

تکمله بی بر کتاب:

**سیستان سرزمین ماسه و حماسه ها (۳)**

(جلد سوم، فصل هفتم)

در هنگام تحقیق و نگارش کتاب (سیستان سرزمین ماسه و حماسه ها) طی سال ۱۹۸۸، بنا بر فقدان منابع و مدارک مورد نیاز در کابل، دنبال کردن تسلسل حوادث و رخداد های تاریخی سیستان در قرن هژدهم و نوزدهم میلادی، بطور کامل تر میسر شده نتوانست. من متوجه کاستی کارم بودم و در جستجوی آن تاباری سفری به ایران برایم دست دهد. بالاخره ده سال بعد از چاپ کتاب، در سال ۱۹۹۸ امکان چنین مسافرتی به ایران میسر شد و در آنجا با استقبال گرم روشنفکران و خیره گان سیستانی روبرو شدم و با دسترسی به منابع جدید و مهمی در باب سیستان، فصلهای ششم و هفتم جلد سوم و فصل نهم جلد چهارم کتاب مورد بازنگری قرار گرفت، اما چاپ مجدد آن کتاب تاکنون برای من میسر نشده است. هر چند در ایران آقای علی بردبار جهان تیغ مقیم زاهدان نیت کرده تا ۵-۶ جلد کتابی را که در مورد سیستان نوشته ام، تجدید چاپ کند، به این امید که ایشان این نوشته را بجای فصل هفتم در جلد سوم کتاب مذکور جایجا نمایند، از طریق سایت انترنتی در اختیار آنان و سایر علاقمندان قرار میدهم. سیستانی ۱۵/۹/۲۰۰۸]

**فصل هفتم****سیستان در عهد صفویان و نادر افشار**

(بخش ۲)

**قیام ملک محمود سیستانی در خراسان**

بی نظمی و از هم گسیختگی امور اداری، اختلافات و توطنه چینی در باریان یکی علیه دیگری، رشوه خواری و ستمبارگی حکام خود کام صفوی و عدم رعایت قوانین جاری در کشور، تعصبات مذهبی و محلی نسبت به گروه های که مذهب شیعی نداشتند، عدم دادرسی به شکایات مردم، فشار مالیاتهای توان فرسا و اعمال فشار و شکنجه برای وصول مالیات های عقب افتاده، در عهد شاه سلطان حسین صفوی، در پهلوی ده ها کاستی دیگر، سبب، میشد تا افراد و شخصیت های مؤثر جامعه در فکر چاره کار خود بر آیند و به اندیشه استقلال ملی و محلی خود بیفتند و از شرایط مساعد، بهره برداری لازم را بنمایند. در عهد آخرین شاه نگون بخت صفوی، شورش ها و طغیان های مردم اکثریت ایالات تابع ایران را فرا گرفته بود. در قندهار غلزائیان پشتون برهبری میرویس خان دولت مستقل خود را تاسیس کردند. متعاقباً ابدالیان افغان، هرات و فراه را از حکمرانان صفوی پس گرفتند و تلاش های بعدی دولت برای اعاده آن ایالات پیامدی جز شکست برای دولت صفوی در بر نداشت. در کرمان سید احمد خان نوه میرزا داود در عصبان بود و در بلوچستان و بنادر سلطان محمد مشهور به خر سوار یکه تاز میدان بود. (۴۷)

نکنه جالب دیگر در این شورشها، سهم گیری اقلیتهای مذهبی برای بهبود موقعیت خودشان در این قیامها است. ظلم و توهین و تحقیر بی شماری که حکام و روحانیون صفوی نسبت به اقلیت های مذهبی و از جمله زردشتیان در سیستان و کرمان و یزد و غیره جاها اعمال میکردند و آنان را بنام های «گبر» و «آتش پرست» و غیره به سخریه میگرفتند، سبب میگردد که اقلیت های مذهبی و قومی از هر شورش و هر قیامی که برضد دم و دستگاه حکومت صفوی بوقوع می پیوست، استقبال نمایند تا باشد که در شرایط جدید از وضع بهتری برخوردار گردند.

یک چنین قیامهایی برضد حاکمیت صفوی، پس از استقلال قندهار (در سال ۱۷۱۰ م) توسط محمود افغان در سال ۱۷۱۹ و ۱۷۲۱ م صورت گرفت و چون حرکت قیام کنندگان از طریق سیستان و کرمان بقصد سقوط اصفهان انجام میگرفت، بنابراین زردشتیان مقیم کرمان که دل پر خونی از دست حکام متعصب شیعی آن نواحی داشتند، همدلی و همراهی خود را با لشکریان مهاجم قندهار ابراز داشتند و یکی از سرداران لایق زردشتی، نصرالله کور سلطان بود که در این لشکرکشی بر اصفهان سهم فعال گرفت. او یکی از سه شخصیت مؤثر و رهبری کننده قشون افغانی در فتح اصفهان بشمار میرفت.

اندکی بعد از شورش و یورش شاه محمود افغان بر ضد سلطه صفوی، و تسلط بر کرمان، ملک حسین و ملک محمود سیستانی پسران ملک فتح علی خان کیانی که در امور مملکت داری تجربه و سابقه ئی داشتند، هنگامیکه در تون

تعداد صفحات: ۱ از

افغان جرمن آنلاین شما را صمیمانه به همکاری دعوت می نماید. لطفاً به آدرس ذیل با ما تماس بگیرید

[maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

(فردوس خراسان) اقامت داشتند، متوجه ضعف های دولت مرکزی و بی بند باری حکام ولایات و از جمله حکومت تون و طیس گردیدند و در صدد بر آمدند تا نظر رؤسا و ریش سفیدان محل را نسبت به وضع جاری برای خود معلوم کنند و سپس داخل اقدامات جدی گردند. بزودی مردم و جوانان طوایف نخی (نخی) و لالویی سیستان مقیم آنجا همدلی و همیاری خود را با ملک زادگان ابراز داشتند و آماده گی خود را برای هر اقدامی که ملک زادگان صلاح بدانند ابراز کردند. بنابراین ملک محمود برادر جوانتر ملک حسین که مردی پرشور و جدی تر بود، در رأس ۲۰۰- ۳۰۰ نفر قرار گرفته بر مرکز تون حمله برد و آنرا متصرف شد. آوازه این حادثه بزودی به گوش والی مشهد و سپس به اصفهان رسید. بدستور شاه صفوی ۱۲ هزار نفر بسرکردگی فتح علی خان والی مشهد بمنظور سرکوبی ملک محمود کیانی بسوی تون حرکت کردند. اما ملک محمود کیانی و همراهان بدون آنکه از انبوه لشکریان صفوی بدل ترس و واهمه یی راه داده باشند، آماده مقابله با قشون مشهد گردیدند.

ملک محمود سیستانی که محرک شورش شناخته میشد، در پیشاپیش نیروهای شورشی قرار گرفت، وبا شهامت کم نظیری بر قلب سپاه مهاجم زد و در نخستین حمله والی مشهد فتح علی خان را از پای در آورد. این حادثه بر روحیات سپاه دولتی لطمه وارد نمود و افراد والی سراسیمه شده پا بفرار نهادند و شورشیان مزه دومین پیروزی خود را بر نیرو های دولتی چشیدند و بر عزم خود استوارتر گشتند. از آن به بعد ملک محمود سیستانی خود را به عنوان شخصیتی مستقل در خراسان مطرح ساخت و به ادامه حکومت در تون پرداخت. (۴۸)

**جی ، پی ، تیت** ، بدنبال این مطلب به نکته ای اشاره میکند که میتوان تاریخ قیام ملک محمود را در تون خراسان مشخص کرد. او علاوه میکند که در سال ۱۱۳۲ هجری (= ۱۷۱۹م) بارسیدن اخبار مرگ صفی قلی خان بدست محمدزمانخان ابدالی به دربار اصفهان، اسماعیل خان غلام ، بارتبه سپهسالاری برای سرکوبی ابدالیان و پس گرفتن هرات مامور گردید و او در مسیر حرکت خود به مشهد وارد شد. در اینجا او از شورش و طغیان ملک محمود سیستانی در تون مطلع شد و قبل از اقدام برضد ابدالیان ، سرکوبی شورش ملک محمود را بر عهده بیگلربیگی مشهد، فتحعلی خان گذاشت که در نتیجه به مرگ والی مشهد و اقتدار هرچه بیشتر ملک محمود تمام شد. (۴۹)

آنچه معلوم است، این است که سال ۱۱۳۲ هجری (= ۱۷۱۹م) برای دولت صفوی سال شورش ها و قیامهای پیاپی است که در همه جا قشون های صفوی با شورشیان کم می آورند و در تمام جبهات شورشی جز شکست نصیبی ندارند. در همان سال صفی قلی خان باده هزار (بروایت کروسینسکی ۱۶۰۰۰) سپاه خود در کافرقلعه هرات توسط نیروهای محمد زمانخان ابدالی بطور کامل نابود میگردد.

در همان سال شاه محمود هوتکی در رأس اردوی چندین هزار نفری ، سیستان را درمی نوردد و کرمان را فتح میکند و مدت نه ماه بر آن ایالت حکم میراند و سپاه ۹۰۰۰ نفری محمدقلی بیگ قزوینی را که برای نجات آن ایالت فرستاده شده بود، در هم میشکند.

در همان سال ملک محمود سیستانی نیز در تون (فردوس) پرچم طغیان و آزادی بلند میکند و سپاه ۱۰۰۰۰ نفری والی مشهد را در هم میشکند و خود والی را از پا درمی آورد و بحکومت مستقل خود در تون و طیس ادامه میدهد.

بنابراین میتوان استنباط کرد که، قیام ملک محمود سیستانی پس از تسخیر کرمان بوسیله شاه محمود غزنائی و یکی دوماه بعد از شکست و نابودی لشکر صفوی به سرکردگی صیفیقلی خان در کافرقلعه هرات در سال ۱۱۳۲ هجری مطابق ۲۰- ۱۷۱۹م به ظهور پیوسته است. به نظر میرسد که برادر ملک محمود سیستانی، ملک حسین خان به سبب ویژگی بارز و نیرومند تر ملک محمود دیگر در درجه دوم اهمیت قرار میگیرد و از هرگونه ادعای برای حکومت در آن ناحیه صرف نظر میکند. اما پسرانش، ملک سلیمان و ملک اسحاق و ملک لطفعلی خان و ملک فتح علی خان و ملک کلب علی خان و حسین خان ثانی ، هریک در پیروزی های آتیه عموی شان، ملک محمود سیستانی نقش سازنده بازی کردند که در سطور بعدی از عملکرد هر یک آنان یاد خواهد شد.

**تیت** با دسترسی بر کتاب نایاب «شجره الملوک» که نام مؤلف آنرا ذکر نکرده، می نویسد که در سال ۱۷۲۲ میلادی (= ۱۱۳۰ق) ملک محمود سیستانی از تون در رأس یک نیروی داوطلب برای کمک به شاه صفوی عازم اصفهان شد و چون به یزد رسید نماینده خود را نزد شاه فرستاد و او را از قصد خود آگاه ساخت که حاضر است در دفاع از اصفهان در برابر یورش محمود افغان ، شاه را یاری رساند. اما این پیشنهاد او از جانب درباریان فاسد شاه رد شد و به ملک محمود فرمان داده شد که از همان راهی که آمده است پس برگردد و شاه قادر است که حمله محمود افغان را عقب زند. (۵۰) اما لکه هرات مینویسد که، چون خبر مساعدت ملک محمود برای نجات اصفهان بگوش شاه محمود رسید، او بر آن شد تا از خونریزی بیشتر اجتناب جسته، در عین حال نگذارد ملک محمود، وی را از افتخاری که عملاً در چنگش قرار دارد، محروم سازد. بنابراین او نصرالله کورسلطان زردشتی\*، یکی از سرداران خود را که همچون ملک محمود اهل سیستان بود مامور کرد تا با او به مذاکره و مصالحه بپردازد. نصرالله در گلناباد باملک محمود ملاقات کرد و پس از آنکه هدایای گرانبها به وی تسلیم نمود، در مقام توضیح برآمد که اصفهان در شرف

تسلیم و سلسله صفویه در حال سقوط است. او از این روی در برابر ملک محمود پافشاری کرد تا وی از هرگونه اندیشه نئی برای نجات شهر چشم ببوشد و مصرأ از او خواست تا به غلزائی هاملحق گردیده به کمک آنان در خراسان بطور مطلق العنان حکمرایی کند. ملک محمود طوری تحت تاثیر سخنان نصرالله زردشتی قرار گرفت که بی درنگ به خراسان بازگشت و اصفهان و سلسله صفویه را بسر نوشت محتوم شان سپرد. لکهارت تعداد لشکریان ملک محمود را که میخواست در دفاع از اصفهان شرکت کنند، ده هزار نفر بر شمرده است. (۵۱)

### تسلط ملک محمود بر مشهد و نیشاپور:

اوضاع آشفته خراسان و اختلافاتی که میان اجامر و اوباش به طرفداری از علی قلیخان شاملو والی مشهد از یک سو و اسماعیل خان سپهسالار از جهت دیگر بروز کرده بود، به ملک محمود سیستانی امکان داد تا به سرعت داخل اقدامات جدی تر شده بر مشهد حمله ببرد و با عقب زدن رقبای سیاسی، بساط حکومت خود را در آنجا بگستراند. گفته میشود که مردم مشهد از دست درازی و تجاوز اوباش بر شرف و عزت و ناموس و هستی خویش بستوه آمده بودند. جماعت اوباش مشهد به سر کردگی حاجی محمد پهلوان هرچه دلشان میخواست در حق مردم روا میداشتند و از کسی باک نداشتند. آنان ابتدا به هواداری علیقلی خان بر خاسته او را بمقام ولایت و بیگاری برداشتند و اسماعیل خان سپهسالار را با ملا رفیعی گیلانی، روحانی بزرگ شهر بزندان سپردند و سپس همینکه علیقلی خان در ممانعت اوباش از بد رفتاری و خود سری آنان داخل اقدام شد، آنها بر ضد علیقلی خان بشوریدند و او را کشتند. ملا رفیعی گیلانی و اسماعیل خان سپهسالار هر دو به ملک محمود نامه نوشتند و او را برای تصرف مشهد دعوت کردند. ملک محمود نیز فرصت را غنیمت شمرده بر مشهد حمله برد و آنرا متصرف شد و فردای آنروز بزرگان و معاریف شهر را در سرای چهار باغ فرا خواند.

بزرگان مشهد در وقت موعود همه به سرای ملک و به تالار مخصوص راهنمایی شدند، ناگاه صدا و هلهله دورباش دور باش مردم بگوش ملک محمود رسید و ملک را به پرسش واداشت، جواب دادند که حاجی محمد پهلوان سر کرده اوباش شهر است که به دیدار ملک می آید. ملک محمود خاموش ماند و بگذاشت که مردم به داخل آمدند و حاجی محمد نیز داخل تالار گردید. چون حاجی محمد به داخل تالار گام نهاد در اندیشه جای خود سر گردان بماند و ملک بگذاشت تا لختی چند بماند. پس ملک ندا داد که در این تالار هر کس بجایی بنشیند که بروزگار گذشته می نشسته است و حاجی محمد با سر افکندگی در پایین مجلس بنشست، اما تاب نیورد و با خشم بر خاست و بر رفت و جماعت اوباش بقدر چهار پنج هزار از پس وی روان بودند. و از آنروز به بعد راه سر کشی در پیش گرفت، ولی بزودی دستگیر و سر به نیست گردید. (۵۲)

لکهارت در مورد تاریخ ورود ملک محمود به مشهد می نویسد که، ملک محمود بعد از بازگشت از اصفهان، در تاریخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۱۳۵ ق (۱۴ مارس ۱۷۲۲ م) مظفرانه وارد مشهد شد و اسماعیل خان سردار مغرور و نادان صفوی رابه سهولت از مشهد رانده، پس از اندک زمانی قدرت خویش را به نیشاپور بسط داد. (۵۳) بگفته لارودی، ملک محمود پس از آنکه رقبای حاکمیت خود را در مشهد از بین برداشت، برای فتح شهر های دیگر خراسان به سوی نیشاپور پیشروی نمود. (۵۴) بعد از این مرحله است که «روئسای ایالات خراسان از راه ضعف نفس و قوت و هم به طوق خدمت او گردن نهادند و در اطاعت برویش گشودند.» (۵۵) ملک محمود وقتی شهر های نیشاپور و پیرامون آنرا فتح کرد، خود را پادشاه مستقل خراسان نامید و مشهد را پای تخت خویش قرار داد. ارتش منظمی مرکب از سواره نظام و پیاده نظام با توپخانه قوی تشکیل داد. (۵۶)

### نبرد های ملک محمود با نادر افشار:

یکی از موانع عمده در راه پیشرفت ملک محمود سیستانی در خراسان، وجود نادرقلی افشار (بعد ها نادرشاه) بود. پرسی سایکس می نویسد: شخصی بنام باباعلی از جانب ملک محمود، حاکم ابیورد بود و نادرقلی در خدمت این حاکم بود. شبی در غیبت باباعلی، یکی از ماموران ملک محمود خواست نسبت بخانواده باباعلی بد رفتاری کند. نادرقلی به دفاع از ناموس اربابش بر خاسته مامور را به قتل آورد. ارباب نادر از این قضیه دچار وحشت شده و نادرقلی حاضر گردید جریان را خود به ملک محمود اظهار کند. بالنتیجه ملک محمود را این شهامت و همت نادرقلی خوش آمد و بآنان خلعتی به او، وی را در ردیف نوکران نزدیک بخود قرارداد. بعد ها ملک محمود او را برای سرکوبی اوزبک ها مامور می کند و او از عهده این ماموریت موفق بدر می آید. چون ملک محمود به نادرقلی در پاداش این موفقیت مقامی را وعده داده بود، لهذا نادرقلی اصرار میکرد تا ملک به وعده اش وفا کند. ملک محمود هم که یک روز حوصله اش از این تقاضا ها و یاد آوریهای وقت و بی وقت نادر سر رفته بود، امر کرد تا وی را کتک مفصلی زدند و

از وظیفه ای که داشت معزول کرد. از آن پس نادرقلی به رهزنی پرداخت و کلات را در خراسان با همراهان خویش غارت نمود. (۵۷)

تیت، متذکر می‌گردد که نادرقلی پس از ترک ملک محمود به ابیورد رفت و شروع به عرض اندام نمود. بدون شبهه آگاهی‌ها و معلوماتی که او در خدمت ملک بدست آورده بود، برایش بسیار مفید و کار آمد افتاد. در آغاز کار وقتی که نادر به تحکیم نفوذ خود در میان افشارهای ابیورد و کلات می‌پرداخت، برخی از طوایف گرد با دعاوی وی مخالفت ورزیده به ملک محمود شاه می‌پیوستند. ملک محمود اطاعت رؤسای طوایف و ایلات خراسان از جمله قلیچ خان پاپالو و امام قلی خان امیر لوی افشار را برای خود دست و پا نمود. (۵۸)

مؤلف کتاب «زادسروان سیستان» با بهره‌گیری از جهانکشمای نادری و تحقیقات «تیت» و سایر منابع موجود کتبی و شفاهی در این زمینه شرح جالب توجهی پیرامون حوادث دوران حکومت ملک محمود سیستانی دارد که از منطقی پذیرفتنی بر خوردار است و بیانگر محبت خالصانه او نسبت به خاندان تاریخی کیانی است. بنابر نوشته زاد سروان سیستان، پس از آنکه ملک محمود سیستانی مشهد را فتح و کار حاجی محمد پهلوان رئیس اجامرو اوباش مشهد را بوسیله محمد بیک مروی یکسره کرد، به رؤسا و اکابر خراسان نامه نوشت و آنانرا به دربار خویش فرا خواند. رؤسا و خوانین هریک به دیدار ملک محمودسیستانی آمدند و اطاعت خود را از حکومت او ابراز می‌داشتند و به گرفتن خلعت و بخشش ملک محمود دلگرم می‌گشتند. در آنجمله عاشورخان و قلیچ بیک و امام قلی خان از ابیورد به دیدار ملک محمود مشرف شدند و ضمن ملاقات به ملک محمود خاطر نشان ساختند که نادر قلی در ابیورد اراده سرکشی و طغیان دارد و می‌باید کسی از برگزیدگان را به آنجا روانه کنید تا شر او را کم کند. ملک محمود هم محمد بیک مروی را که وظیفه قورچی باشی لشکر ملک را به عهده داشت به حکومت ابیورد نامزد کرد و فرمان تقرر نادر را به عنوان ایشیک آقاسی گری و دیوان بیگی حاکم جدید صادر نمود. و پیام داد که هرگاه نادر از در یکرنگی و یک جهتی پیش آید، بدون تردید در آینده از سر کردگان و رجال مقرب در گاه او خواهد بود. وقتی محمد بیک مروی که اینک از جانب ملک رتبه خانی یافته و محمد امین خان نامیده می‌شد با پانصد سوار به ابیورد نزدیک شد، نادر با گروهی از مردم ابیورد به پیشواز شتافت و حاکم جدید را به گرمی استقبال کرد.

محمد امین خان نیز رفتار مهر انگیز پیشه کرد، تا اینکه این روش محمد امین بر امام قلی بیک و قلیچ بیک گران آمد و آن دو روزی نادرقلی را گرفته کتک مفصلی زدند و او را مجبور کردند تا به دره گز فرار نماید. نادر قلی مدتی در دره گز ماندگار شد تا آنکه ملک محمود از قضیه اطلاع یافت و بلادرنگ به محمد امین خان دستور صادر کرد تا نادر را دلجوئی نموده نزد خود بخواند و خاطر او را نگهدارد تا روزش فرا رسد و کار او را یکسره سازد. بنابراین محمد امین خان با فرستادن هدایایی به نادر، او را به بازگشت به ابیورد دعوت نمود و چون نادر قلی نیز در باطن طرح از میان بردن ملک محمود را به دل داشت، به ابیورد بازگشت و در نزد محمد امین خان بکارش ادامه داد. چون این بار نادر بیشتر از پیشتر در کارهای ابیورد نیدخل مینمود، امام قلی بیک و قلیچ بیک که نادر را دشمن خویش می‌شمردند، متفقاً از ابیورد به مشهد نزد ملک محمود رفتند و شکوه و شکایت سر دادند که می‌بایستی هرچه زودتر ملک در صدد چاره کار نادر بر آید و الا نادر خیال غدر و خیانت برجان ملک دارد. ملک به دلداری ایشان پرداخت و در ضمن به ملا رفاعی گیلانی دستور داد تا نامه بنویسد به نادر و او را به مشهد بطلبد و منبعده به بارگاه مشهد باشد. نادر نیز به مشهد آمد و کمر بخدمت ملک بست و در پی فرصت بود تا ملک را بر اندازد. ملک محمود نیز در اندیشه از میان بردن نادر در یک فرصت مساعد بود. سر انجام نادر عده‌یی از سران افشار و از جمله امام قلی بیک و قلیچ بیک را اغوا نمود تا ملک محمود را در میدان چوگان، که به کشتزار «گاو سلوک» ترتیب یافته بود از میان ببرند. اما توطئه گران از انجام توطئه علیه ملک عاجز آمدند و بالنتیجه نادر دچار خوف و اضطراب گردید که چون امام قلی بیک و قلیچ بیک از اسرار توطئه او آگاه اند، مبدا این اسرار را به ملک محمود فاش کنند و آنگاه طبعاً کاربر او سخت خواهد شد. بنابراین نادر بعداً به بهانه‌یی آن دو را در شکارگاه کشت و خود به کلات فرار نمود. (۵۹)

ملک محمود وقتی از قضیه آگاه شد که کار از کار گذشته بود و نادر به کلات رسیده بود. ملک محمود به سران کلات پیغام فرستاد که نادر را زنده یا کشته بدو باز سپارند و پاداشی نیکو دریابند. اما خوانین و سران کلات برخی با نادر همنوایی داشتند و برخی دیگر از آینده خود در اندیشه بودند که اگر نتوانند کار نادر را یکسره کنند و نادر روزی بقدرت برسد، هر آینه از خشم نادر در امان نخواهند بود. از این است که پیام ملک محمود جامه عمل نپوشید و ملک محمود بر آن شد تا بگوش مالی نادر و سران کلات بپردازد. بنابراین با سپاهی مجهز با توپخانه عازم کلات شد و برخی از سران کرد را که با نادر همدستان بودند بکشت و قلعه زیدانلو را زیر آتش گرفت.

بقول تیت، ملک محمود در رأس سپاهی پنج شش هزار نفری بسوی خبوشان حرکت کرد و در دو فرسنگی خبوشان با جنگجویان کردی و افشاری به سرکردگی نادر برخوردی سخت خونبار صورت گرفت که مجبور شد در پناه آتش

توپخانه، دنباله سپاه خود را که بر اثر جنگ و گریز سواران نادر به مخاطره افتاده بود، صیانت و حمله دشمن را دفع نماید و به مشهد عقب نشینی کند. (۶۰)

تیت می افزاید در هنگامیکه شاهزاده طهماسب آهنگ خراسان داشت، نادر از قوچان بر مشهد حمله کرد و محلی را بنام میرکهریز دریک فرسخی خیابان علیا اشغال نمود. ملک محمود بانبروهایش قیام ملک بر نادر حمله کرد. اما حمله اوبا تلفات سنگین از جانب نادر دفع گردید و ناچار به عقبگرد شد. درین اثنا طهماسب میرزا یکی از افراد خودبنام رضاقلی خان را به مشهد فرستاد تا نماینده منافع اودر خراسان باشد. رضاقلی خان بابسپنج نیرویی از کردان بسوی مشهد هجوم آورد، اما از طرف ملک محمود بسختی بشکست و بطوس عقب نشست. برخی از مردم مشهد بامید اینکه از همراهی با رضاقلی خان، خوش خدمتی خود را به شاهزاده طهماسب نشان داده باشند، بنای آشوب و همنوایی با رضاقلی خان را گذاشتند و دروازه های شهر را بر روی افراد ملک محمود بستند. اما ارگ بوسیله مهدی نام مشهدی برای ملک نگهداشته شد و ملک با مهمات و توپخانه خویش به ارگ داخل گردید و با سرعت با توپخانه پرتوان خویش لشکریان رضاقلی خان را در هم شکسته دست آشوبگران را آویزه گردن شان نمود. رضاقلی خان نیز پس از سه ماه سرگردانی در اطراف مشهد و طوس مجبور شد به قوچان برود و این بی کفایتی سبب بر کناری او گردید.

ملک محمود همچنان نیروی را به سرکردگی برادرزاده جوان خویش ملک اسحق به نیشاپور فرستاد تا ملک فتح علیخان بیات را که دعوی خود سری داشت، بر سر جایش بنشانند. ملک اسحق وقتی به نیشاپور رسید، شهر را به محاصره کشید و ملک فتح علی خان جنگ های حصار را ادامه داد. نادر وقتی از این خبر مطلع شد، به یاری ملک فتح علیخان شتافت و در بیرون نیشاپور جنگ هولناکی میان او و ملک اسحق کیانی در گرفت که در نتیجه ملک اسحق مجبور شد به باغ بزرگی در آن حوالی پناه ببرد و موضوع را به ملک محمود اطلاع دهد. ملک محمود، ملا رفیعی گیلانی را به میانجی گری از مشهد به نیشاپور فرستاد. ملا رفیعی گیلانی یکی از روحانیان پر نفوذ مشهد بود که مردم به او بسیار حرمت می گذاشتند و نادر نیز او را محترم می شمرد. نادر آنچه را که ملا رفیعی گیلانی پیشنهاد کرده بود پذیرفت تا ملک اسحق با افرادش به مشهد بر گردد. اما فتح علی خان بیات و افراد او حاضر به قبول چنین توافقی نبودند. سر انجام ملا رفیعی گیلانی موضوع اختلاف نظر افشارو طوایف کرد و بیات را به ملک محمود نوشت و از او خواست تا خود برای حل موضوع و نجات برادر زاده اش به نیشاپور بیاید. ملک محمود هم با نیروهای تحت فرمانش بسوی نیشاپور شتافت و جنگی سخت در محل قدمگاه به وقوع پیوست که عده بسیاری از سران گرد و افشارو بیات در آن جنگ کشته شدند و برادر نادر ابراهیم بیگ زخمی شدید بر داشت. نادر نیز راه فرار در پیش گرفت و کردان هر یک با آنچه از غارت بدست آورده بودند، بسوی خانه های خویش فرار کردند. نیشاپور مسخر گشت و ملک فتح علی خان بیات از کرده خود پشیمان شده از ملک محمود طلب عفو نمود. ملک نیز او را بخشید و دوباره حکومت نیشاپور را به او داد و خود با برادر زاده اش ملک اسحق و لشکریان خویش به مشهد باز گشت. بر طبق نوشته جهانکشای نادری، پس از این حادثه بود که ملک محمود در مشهد تاجگذاری نمود. و «جیغه بر سر و سکه سلطنت به سیم و زر زد و چون خود را منسوب به کیانیان میدانست، کلاه کیانی برای خود ترتیب داد.» (۶۱)

بهر حال پس از باز گشت موفقانه ملک محمود و ملک اسحق از نیشاپور به مشهد، دیری نگذشت که اهالی بوقمیچ (یا بغمج) بین مشهد و ابیورد سر به شورش برداشتند. ملک محمود برادر زاده اش ملک اسحق را مامور سرکوبی شورش نمود. مردم بغمج نادر را به یاری خود طلبیدند. اما قبل از آنکه نادر به مدد آنان فرا رسد، ملک اسحق بر آنان تاخت آورد و سران شورش را گوشمالی داده به مشهد برگشت. نادر نیز از طریق رادکان بسوی مشهد شتافت. اما این بار خود را با محمود که ظاهراً به قصد قوچان از شهر خارج شده بود، روبرو دید. در محل اشتراک، یکی از دهکده های مشهد تلاقی طرفین واقع شد و نادر با تلفات سنگین روبرو گشت و کشته و زخمی بسیار بر جای گذاشته خود با دو نفر از همراهان خود بسوی کلات فرار نمود. ملک محمود نیز عازم قوچان شد تا اهالی آن سامان را تنبیه و از همراهی با نادر ممانعت کند. بزودی ملک محمود به فتح آن ناحیه موفق شد و برخی از سران کرد را گردن زد و بعضی را اسیر نموده با خود به مشهد آورد. نادر نیز در قبال طغیان شدیدی که برضد او در میان بخشی از طوایف افشار صورت گرفته و ترکمنها را نیز به یاری طلبیده بودند، خواست دست به اقداماتی بزند. بنابراین از کلات عازم ابیورد شد و در جلو قلعه ای در آن حوالی زد و خوردی در گرفت که نزدیک بود نادر در آن تباه شود، اما نیروهای منظم نادر بر شورشیان غیر منظم غلبه حاصل کردند و نادر از آن خطر جان سلامت برده به قوچان عزیمت کرد. نادر باز هم از اینکه نا وقت به قوچان رسیده بود و ملک محمود قبل از وصول او گردن کشان آن نواحی را گوشمالی داده به مشهد برگشته بود به ابیورد باز گشت.

در این گیر و دار محمد خان ترکمان که شاهزاده طهماسب او را بجای رضاقلی خان به سرداری خراسان منصوب کرده بود به نیشاپور وارد شد. فتح علی خان بیات که چندی قبل ملک محمود او را به حکومت آنجا ابقا کرده بود، با او

هم پيمان شده بر ضد ملك محمود بناى مخالفت و شورش را گذاشت. ملك محمود باز هم مجبور شد بار ديگر بر نيشاپور حمله ببرد و مجدداً با حاكم طاغى وياغى نيشاپور زور آزمائى نمايد. فتح على خان بيات و محمد خان تركمان به مقابله پرداختند ولى هردو بزودى منهزم و اولى دستگير و بى سرگرديد. ملك محمود با استيلاى مجدد بر نيشاپور، برادرزاده جوان و فعال خود ملك اسحق را در آن شهر تعيين و خود به مشهدبرگشت. (٦٢)

### اتحاد طهماسب ميرزا با نادر بر ضد ملك محمود :

طهماسب ميرزا چون خبر شكست محمد خان تركمان و فتح على خان بيات را شنيد بناچار راهى گرگان و از آنسو رو به قوچان نهاد. طهماسب ميرزا كه ملك محمود را نسبت به خود قوى تر و توانمندتر ديد، حسن على خان معير الملك را نزد نادر فرستاد و او را دعوت به اتحاد با خود نمود. چون پيام طهماسب ميرزا به نادر رسيد نادر بخدمت وى شتافت و دو كس از ياران ملك محمود بنام هاى طهماسب بيگ جلاير و ديگرى موسوم به چراغ بيگ افشار نيز از ملك بريده بخدمت نادر پيوستند. متقابلاً نادر بر مشهد حمله برد و از سوى كوه سنگى راهى خواجه ربيع شد. با اطلاع از اين اقدام نادر، ملك محمود نيز ملك اسحق را از نيشاپور فرا خواند و خود با جمع كثيرى به باغهاى خارج شهر روانه شد. به زودى ملك اسحاق در دو فرسنگى مشهد وارد گرديد و سپس نيروهاى خود را از سمت بابا قدرت و ملك محمود از سمت باغهاى اطراف نيروهاى خود را بر عليه مواضع اشغالى نادر هدايت كردند. اما سرانجام پيروزى به نفع نادر اعلام شد و كيانيان مغلوباً به شهر عقب نشستند. نادر اسراء و آنهاى را كه مشهدى بودند آزاد نمود، مگر آنهاى كه سيستانى بودند به كلات فرستاد تا در بند باشند. پس از اين حادثه طهماسب ميرزا بيكى نزد ملك محمود فرستاد و او را به اطاعت از خود فرا خواند. بناير روايت «زادسروان سيستان» ملك محمود جواب فرستاد به طهماسب ميرزا كه: «شاهى اين كشور را هيچ كس بيشتر از ما سزاوار نيست كه از تخم كيانيم و اگر تا كنون پدران طهماسب ميرزا بر اين ملك پادشاهى کرده اند به زور و ريا بوده است نه به شايستگى. اينك كه خود بر خاسته و تاج نياكان بر سر هشته ايم از يادگار بازمانده نياكان خویش پاس خواهيم داشت تا خدا چه خواهد.» (٦٣)

از آن پس جنگ هاى حصارى در پشت حصار هاى مشهد از بام تا شام ادامه يافت. در عين حال ملك محمود به طرح نقشه يى بر ضد نادر دست زد كه بزودى نتيجه داد. اين نقشه عبارت از اين بود تا مامورانى به اطراف در ميان طوايف افشار و كرد و تركمن نزد مخالفان نادر اعزام كند و آنانرا به شورش تحريك نمايد. ماموران ملك محمود به آسانى از عهده اين كار بر آمدند و دبرى نگذشت كه در مرو و نساء و ابیورد و قوچان، صدای اعتراض مردم بر ضد نادر بلند شد. نادر با اطلاع از اين خبر به مرو رفت و بعد از سر كوبى شورشيان دوباره جانب مشهد بحرکت افتاد. قلعه بهارگاه، ميعادگاه نبرد بعدى طرفين بود. ملك محمود به ناگهان حمله را آغاز كرد. اما بواسطه شدت سرماى هوا كه با ريزش سنگين برف همراه بود، عمليات حربى متوقف شد. پس از اين، قشون طهماسب ميرزا به سرگردگى نادر مجدداً آماده حمله بر مشهد شدند ( ٢ محرم ١١٣٩ هجرى = ٢٧ اگست ١٧٢٦ م ) ملك محمود در ارگ خود را محكم نمود و با بستن دروازه هاى شهر بر روى دشمن خود را براى مقاومت طولانى آماده كرد.

در روز دوم صفر ١١٣٩ هجرى ( ٨ سپتامبر ١٧٢٦ م ) نبرد به دروازه هاى شهر مشهد رسيد و نيروهاى نادر در زير آتش توپ و تفنگ از جانب كوه سنگى بر بالاي ديوار ها صعود و موضعى را در خواجه ربيع اشغال كردند و از همان موضع تا مدتى با نيروهاى ملك كه نقاط مستحكم و استراتژيگ را در اختيار داشتند به زد و خورد پرداختند. در چهاردهم صفر ( ٢٠ سپتامبر ) فتح على خان رئيس قاجارها به توطئه نادر كه رقيب او بود توسط طهماسب ميرزا دستگير و كشته شد. گفته ميشود كه فتح على خان نامه اى مبنى بر پيوستن خودبه ملك محمود نوشته و فرستاده بود و اين نامه بدست كسان نادر افتاد و نادر آنرا به شهزاده نشان داد و فتح على خان نتوانست از خود دفاع كند و در نتيجه زندانى و بعدكشته شد. ( ٦٤ ) سپس محاصره شهر براى مدت دو ماه ديگر ادامه يافت و ملك مهدى خان امير لشكر ملك و ملك اسحق و ملك محمد على و ملك فتح على بن ملك حسين با ديگر برادران و عموزادگان در پاى باروهاى شهر به حفاظت ارگ و دروازه هاى آن از خود جان فشانى بروز دادند.

نادر نيز كسانى به نزد ملك محمود فرستاد و او را به اطاعت از شاهزاده طهماسب دعوت كرد. اما ملك محمود حاضر نبود اطاعت خود را از شاهزاده ابراز نمايد. در گرماگرم نبرد ها، برخى از هواداران ملك محمود از بهبود كار ملك نا اميد شده آهسته آهسته به ترك ملك پرداختند و به دشمن پيوستند. پيرمحمد فرمانده سپاه ملك مجدداً آماده تغيير موضع شد و به نادر پيغام فرستاد كه در صورت امان و اطمينان كامل جاني، او دروازه ميرعلى آمويه را بر روى سپاهيان او خواهد گشود. طبعاً نادر از خدا چنين چيزى را ميخواست و به او اطمينان كامل داد. بالنتيجه در تاريخى شب ١٦ ماه ربيع الثانى ١١٣٩ هجرى ( شب ٣ نوامبر ١٧٢٦ م ) نادر از خواجه ربيع با ١٢٠٠٠ مرد مسلح خود در پشت دروازه ميرعلى آمويه در كمين نشست. چندی نگذشت كه پير محمد كوتوال محافظين دروازه را از دم

تیغ گذرانده و نعلش آنان را به پشت دروازه پرتاب کرد. نادر با مشاهده آن وضع با سرعت حمله برد و به شهر داخل شد. نادر فوراً شهر را تا آستانه قدس و چهار باغ به تصرف خود گرفت و سپاهیان ملک که در دیوارهای برج های شهر نگهبان بودند از دیدن آن وضع سراسیمه شده خود را بدرون ارگ انداختند.

صبح روز بعد ملک محمود شخصاً در رأس نیروهایش با شدت تمام برای پاک سازی شهر از وجود دشمن از دو سو حمله کرد. ستونی از سمت خیابان چهارباغ و دیگری از جانب خیابان سفلی با دلاوری و شجاعت بی مثال بر دشمن یورش برد و شمشیرزد. نادر شخصاً در این ضد حمله سپاهیان خود را رهبری نمود و پس از نبرد شدیدی که تلفات بسیاری بدنبال داشت، ملک شکست خورده بدرون ارگ پناه برد. سپس نادر سراسر شهر را به تصرف در آورد و طهماسب میرزا به زیارت امام رضا(ع) شرفیاب گردید و پس از دعا و نماز و اجرای مراسم مذهبی به اردوگاه باز گشت و پیر محمد را در پاداش آن خیانت به ولی نعمتش به حکومت جام مقرر نمود. (۶۵)

مؤلف «زاد سروان سیستان» با توجه به روایات شفاهی کهن سالان سیستان این بخش از حوادث را بگونه خواندنی و دلپذیر به بیان گرفته است که جا دارد آنرا هم از نظر بگذرانیم. او می نویسد: پس از ارسال و مرسول پیامها میان نادر و ملک محمود «آخرین بار ملا علی اکبر خراسانی از علمای شهر و اسماعیل خزیمه عرب از سوی نادر بیامدند و با ملک الملوک به کاخ چهار باغ بنشستند و اندرزها بگفتند که کار را پایانی تلخ خواهد بود چه بهتر که در این ستیز دست یکی کنیم و این تلخی را از آن اشرف افغان سازیم و باز ملک نپذیرفت و بگفته و رأی خویش بایستاد که اگر بنا باشد در این ملک کسی پادشاهی کند، طهماسب میرزا صفوی نیست که خاندان وی روزگار مردم سیاه کردند و رفتند و اینک سست پنداری را که خود پشت سر نادر پنهان شده چه جای تاج خواهی است که قزلباشان وی یکصد و پنجاه سال (۲۲۰ سال درست تراست) تخم کینه در دل مردم این مرز و بوم کاشته و ستم روا داشته اند. اگر نادر کمر به خدمت بسته است که فتح علی خان وزیر باشد گو بیباش که میان من و او تاج بر سر شمشیر است و شمشیر را هیچکس جز از خدا از کف مرد نتواند گرفت. چون ملک و فرستادگان نادر را سازش پدید نیامد، فرستادگان باز گشتند از دروازه میرعلی آمویه بیرون رفتند. گاه گذشتن از این دروازه اسماعیل خزیمه عرب با کوتوال آنجا که پیرمحمد نام داشت به گفتگو بایستاد و پیرمحمد را نوید بزرگی و برتری داده به یاری نادر خواند و او اسماعیل خزیمه را گفت که نادر را بگو گوش فرامیدار تا پیک من نزد تو شود و ترا از چگونگی کار من آگاهی دهد. و از پس یک هفته پیک او به نزد نادر آمده چنین پیام آورد که من پایان کار ملک محمود را از دو راه توانم جست تا خود یکی بر گزینی و مرا نیز بگویی تا آن کنم. نخست آنکه در شهر فتنه آغاز کنم و ملک را سرگرم بدارم تا ترا توان گشودن دروازه شود. و دوم اینکه شب هنگام نگهبانان دروازه میرعلی آمویه را که خود میدارم یگان یگان دست و دهان ببندم و دروازه بگشایم تا بدرون آیی و آن گونه که خواهی کار از پیش ببر و نادر بگفت که من راه دوم بر میگزینم. و همین امشب که هفدهم ماه ربیع الثانی است در پشت دروازه میرعلی آمویه به کمین می نشینم تا در بگشایی و من با مردان خویش به اندرون در آیم. چون سیاهی شب بر روشنایی روز پیروز شد، پیرمحمد نا بکار دروازه رابگشود و دوباره ایستادگی و کار آیی باره نشینان را بر باد داد. نادر با رزمیان خویش بدرون شهر راه یافت و از پائین خیابان تابه چهار باغ رزمی سخت در گرفت و ملک الملوک داد مردی بداد و رستم وار شمشیر زد. و با آنکه نیمی از مردان وی گریختند و یا به نادر پیوستند، چنان دلباخته میدان جنگ بود که انگار رزمیان وی دو برابر فزونی یافته اند و این ایستادگی ملک بسی چشمگیر بود و نادر بارها آفرین گفت و او را بستود و هیچکس نگفت یا ننوشت که میدان های کار زار ملک محمود شاه، بهین جایگاه آموزش های رزمی نادر بود. جز آنکه از نادر خردمندی بی همانند و پهلوانی زورمند بامنش های مادر زادی بساختند و فرزند شمشیر خواندند نه شاگرد ملک محمود.

آن شب گروهی از ملک زادگان کیانی شمشیر برکشیده بتاختند چون شیران شرزه کوچه های مشهد را از خون رزمیان نادر گلگون ساختند و در خورد پانصد مرد سیستانی که تنها همین گروه بر گردا گرد ملک مانده بود رسم پایمردی بر جای میداشتند و با شمشیرهای آخته و سینه ها گداخته در تنور زور مندی راه را بر نادریان بستند و دروازه میرعلی آمویه را که پیش از این در آغاز شب پیرمحمد کشوده بود بگرفتند و تدبیر آن بود که نادر را در اندرون شهر به چنگ آورده کار وی یکسره سازند. چون خبر افتادن دروازه میرعلی آمویه بدست سیستانیان پیچید، آن گروه بی خیر که از ملک الملوک دل بریده و به نادر پیوسته بودند با سر افکنگی برگشته گرم جنگ شدند. و نادر را این روش نا بکارانه سخت گران آمد و با خروش بیشتر بجنگید و رزم را به میدانگاه چهار باغ کشید و بخت یاری کرد نادر را که سواران طهماسب بیک جلاير بتاختند و دروازه میرعلی آمویه را از سیستانیان گرفته و در سپیده بامداد به اندرون شهر در آمدند. پس ملک را کار دشوار گشت و صبحگاهان به اندرون ارگ فرود شد تا کار را به باره گیری بگذرانند. تامرگ ملک لطف علی خان و رزمیان سیستانی با سه هزار جمازه در خواستی از سیستان به کمک وی شتابند.

دیگر روز بدستور نادر، ملا علی اکبر خراسانی و ملا رفیعای گیلانی بیدار ملک آمده از سوی طهماسب میرزا پیام آوردند که این زمان مارا به مردانی چون تو نیاز است تا مملکت را از چنگ اوباش قندهاری رها سازیم. اینک چه جای ارگ نشینی و باره گیری است. برون آی و بازوی ما میباش که از آنچه تا کنون رفته است گذشته ایم و ملک الملوک اندیشه ناک بود چه کند. پس ملک زادگان را بخواند و با آنان بنشست تا چاره جویند که هنوز یارای ستیز در خود میدید و پروایی از رزم با نادریان نمیداشت. و ملک زادگان نیز بگفتند که ما را ستیز با نادریان پسندیده تراست و همان به که دروازه ارگ بگشائیم و برآنان بتازیم تا پیروز یا کشته شویم و ملک الملوک را این کار پذیره نبود و آنان را بگفت که دو مرد خدا را که پیام آورده اند پاسخی این چنین پسندیده نمی بینم. اینک که بخت با ما سر بی مهری دارد این یکبار را از سر مهر میگیریم تا آینده چه افتد. پس تاج برگرفت و ملک اسحق را بخواند که این برگیر و با دو بزرگوار که گام بر دیده مانده اند به نزد طهماسب میرزای صفوی میرو و درود مان باز میگو که خود به نفس خویش به درگاه خواهیم آمد. چون ملک اسحق از ارگ فرود شد و به همراه آن دو بزرگوار تاج ملک الملوکی را زیور مجلس طهماسب میرزا نمود و درود ملک الملوک بگفت و ملا رفیعای گیلانی نیز از یگانگی وی سخن ها بر زبان راند. شاهزاده صفوی ملک اسحق را به نیکی پذیرا شد. وی را به نزد خویش بداشت و نادر وزارت شاه طهماسب را بر ملک الملوک رواداشت. پس اسماعیل خزیمه عرب و ابراهیم خان برادر خویش را گسیل داشت به سوی ملک الملوک تا نوید وزارت گویند و به گروگان نزد ملک زادگان در ارگ بباشند تا ملک الملوک به دلگرمی راهی در بار شاهی شود.

چون اسماعیل خزیمه عرب به نزدیک ملک رسید فرمان وزارت شاهی گوشزد کرد و گاهی که ملک را در اراده خروج از ارگ دید، دور از چشم ابراهیم خان ویرا گفت که از رفتن در گذر که نادر در اندیشه نیرنگ است. و چون دست یابد خون ملک و همه بستگان او ریزد. و ملک الملوک را از این سخن پای رفتن سست شد و بماند تا چاره اندیشد. آنگاه به پوشش لباده و ردا از ارگ فرود آمد و نادر خیره بماند که این چه پوششی است مگر میخواهد گوشه نشین گردد. پس ملک الملوک را پیشنهاد وزارت کرد که مرا همین غلامی شاه طهماسب بس است اگر ملک محمود وزارت شاهی پذیرا شود کار این ملک به نیکی بچرخد. و ملک الملوک زبان سپاس گشود که دولتشاهی پایدار، مرا همان گوشه شبستان بارگاه امام رضا (ع) بس تا شب و روز را به ستایش سپارم و دیرینگی روزگار طهماسب میرزا خواستار باشم و از آنجا که اسماعیل خان عرب خزیمه کاهدود بدینی در دیده ملک دمیده بود گفتار پی در پی نادر اراده وی را دگرگون نساخت و با پای برهنه و سر بی دستار راهی بارگاه شاه دین شد و بیود تا آشوب گشت میان نادر و طهماسب میرزا.

و نامه شاهی بدست ملک رسید که این زمانه نه جای گوشه گیری است که ملک بدست نادر به تاراج می رود و اگر ملک دست بردارد و باما یکدل شود این گستاخ بلند پرواز را سر جای خود بنشانم و بکمک ملک مهم این کشور بچرخانم. اینک ملک را به وزارت خویش فرمان میدهم که بر خیزد و باد بزرگی از سر نادر بزداید. و ملک الملوک بماند که چگونه فرمان برد. در این آوان اسماعیل خزیمه عرب را باد آزمندی در سر افتاد که این چه جای مهر ورزی شاه است. مگر این ملک محمود را چه برتر از من است که هرگز مرا نمی خواند و اراده شاهی خویش متوجه او میدارد. پس پنهانی نامه کرد بسوی نادر که این چه خوش خیالی و بی خبری است که ملک محمود را به خود واگذاشته اید تا جای پای خویش و زیر پای شما را بکاود و اگر چنین بماند بزودی دولت شما و تخت شاهی طهماسب میرزا را از آن خود خواهد کرد. چون این نامه بی پایه به نادر رسید دود خشم از دماغ وی بر خاست و کام شیرینش به تلخی گرائید و ملک را به پرسش بگرفت. ملک وی را گفت که چشم را به نیکی بگشای و دیده بدینی برهم نه که مرا با تو نیرنگی نیست و گرنه این نامه که طهماسب میرزا کرده است بی پاسخ نمی گذاشتم. اینک این نامه و این من تا هرچه خواهی کنی. و نادر ملک را به پوزش و نوازش بگذاشت و به طهماسب میرزا پرداخت که از نامه وی سخت بر آشفته بود. چون تیرگی طهماسب میرزا و نادر رخت بریست و دشمنی بدوستی گرائید، در اندیشه کار ملک الملوک بنشستند.

از بد روزگار گاهی که آن دو به شاه نشین چهارباغ بگفتگو می بودند. اسماعیل خزیمه عرب نیز آنجا بود و بر این آشوب آتش می افروخت تا به آرزوی خود برسد و فرمان یافت تا به هنگام دستور کار ملک به پایان رساند. و او که از دیر گاه چنین روزی را آرزو داشت بی آنکه بدستور دیگری فرمان یابد با دویست مرد رزمی به سوی ملک الملوک شتافت و بامدادان روز چهارم رجب ۱۱۳۹ هجری (۲۶ فیبروری ۱۷۲۷ م) بمیدان مصلی سر از بدن ملکی جدا ساخت و ملک اسحاق و ملک کلبعلی و گروهی دیگر از ملک زادگان کیانی که به میدان تاختند نیز کشته شدند.... و من از آنان که تاریخ سینه بسینه دانند چنین شنیده ام تا خدا داند.» (۶۶)

**بر افتادن ملک محمود و شورشهای مردم برضد نادر:**



سقوط ملک محمود کیانی بر اثر خیانت یکی از فرماندهان ملک که سخت مورد اعتمادش قرار داشت، گرچه باعث بلند رفتن اعتبار نادر در نزد شاهزاده طهماسب شد، ولی در عوض خصومت شدید وزیران وی را بر ضد نادر برانگیخت و آنان از کوچکترین فرصت برای مشوب ساختن ذهن شاهزاده بر ضد نادر استفاده میکردند. سر انجام شاهزاده را بر آن داشتند تا به حکام خود در مازندران و گرگان و نواحی دیگر دستور دهد که در مقابل نادر «آشوب طلب» به کمک وی شتابند. حتی برخی از مورخان می گویند که شاهزاده کمک ملک محمود را بر ضد نادر جلب کرد. (۶۷) در ۲۶ رجب همان سال در خبوشان کردها بر ضد نادر بشورش بر خاستند ولی نادر آنها را گوش مالی داد. شاهزاده مجبور شد با نادر از در سازش پیش آید و از عقب نادر به مشهد رهسپار گردد. نادر در نوروز ۱۱۴۰ هجری (۲۱ مارچ ۱۷۲۷م) از طهماسب میرزا هنگام ورود به مشهد استقبال شایانی نمود و به احترام ورود وی به مشهد دستور داد که مدت یک هفته در تمام شهر مجالس جشن و سرور بر پا گردد. هنوز مراسم جشن پایان نیافته بود که دوباره کرد ها علم طغیان بر افراشتند و تاتاران مرو و ترکمنان نیز به شورشیان پیوستند و نیروی عظیمی تشکیل داده ابراهیم خان برادر نادر را در خبوشان به محاصره گرفتند. این شورش نیز توسط نادر خاموش گردید، ولی همینکه نادر به مشهد باز گشت، مجدداً آتش شورش خبوشان روشن شد. برخی از مورخان بر آنند که این شورش به تحریک خود طهماسب میرزا روی داد و بزودی کردان ساعدلو نیز به شورشیان کرکولو پیوستند. معهذاً نادر بزودی از این شورش جلوگیری کرد و بطرف نیشاپور رهسپار گردید. در همان اثنا تاتاران مرو نیز دست به شورش زدند و به هواداری ملک محمود شعار دادند. نادر بسرعت آتش این شورش را خاموش کرد و بمشهد برگشت و چون اقدامات ملک محمود را در برانگیختن تاتار های مرو کشف کرده بود. او را به سبب آنکه هنوز از نفوذ زیاد در میان تاتاران و ترکمنان مرو و ابیورد بر خوردار بود و وجودش به عنوان یک منبع فعال و دایم الحضور خطر تلقی میشد، او را با برادرش ملک محمد علی و برادرزاده اش، ملک اسحق در ۲۷ فبروری ۱۷۲۷م ( که شاهزاده طهماسب بشکاربرون رفته بود) بقتل رسانید. (۶۸) میرزا مهدی خان می نویسد که: محمد خان چوله بامر همایون (نادر) او را (ملک محمود را) به قصاص خون محمد بیگ مین باشی چوله که از کشته گان بیداد ملک بود، با ملک اسحق به یاسا رسانیده و ملک محمد علی را که برادر کوچک ملک محمود بود، به نیشاپور نزد بهرام علیخان بیات فرستاد. او نیز مومی الیه را در عوض خون فتح علی خان برادر خود عرضه تیغ انتقام گردانید. (۶۹)

بگفته مؤلف تاریخ نادرشاهی، در اول به ملک محمود اجازه داده شد که در یک حجره حرم روضه مسکن گزیندولی بعد ها نادر او را به این اتهام که مرکز یک سلسله توطئه ها بر ضد او شده با ۲۲ تن از اعضای خانواده اش که «هریکی از اخوانش تهمتی بود در میدان شجاعت» (۷۰) قتل عام کرد و پیر محمد در ازاء خیانتی که به نفع نادر انجام داده بود حاکم جام مقرر گردید. (۷۱) بعقیده جی. پی. تیت، بدینقرار این هر سه نفر (یعنی ملک محمود و ملک اسحق و ملک محمد علی) که برای حکومت کردن و بسرداشتن تاج شاهی سزاوار بودند، بحکم تقدیر بعد از شش سال حکمرانی که بیشتر آن در زد و خورد با نادر و شورش های قبایل افشار، کرد، ترکمن، و تاتار سپری شد، از هستی ساقط شدند. (۷۲)

### اعقاب ملک محمود سیستانی :

از ملک محمود سیستانی پنج پسر بنامهای ملک محمد خان، ملک حسین خان، ملک جعفر خان، ملک عباس خان، و ملک رستم خان باقی ماندند و یک دختر داشت که به همسری ملک سلیمان بن ملک حسین برادر بزرگ ملک محمود در آمد. فرزندان و اعیان شماری از این برادران اکنون در طیس زندگی دارند و تعدادی از آنها در مشهد بسر می برند. ملک رستم خان صاحب دو پسر شد که یکی محمد خان و دیگری بنام جد خود محمود نام گرفت. از محمد خان پسری بنام ملک خان و از او پسرای بنامهای ملک محمدعلی خان و منصور خان و محمد امیرخان باقی ماندند که تماماً در سیستان زندگی میکردند و ملک محمد علی خان مشهور به **خان ملک** آخرین و زبده ترین آنها بود که مختصری از شرح زندگی او در گفتارسیستان در عهد احمدشاه درانی آمده است .

تیت متذکر می شود که در «شجره الملوک» بجای ملک اسحق خان در صحنه های نبرد، ملک لطفعلی خان به عنوان فرمانده و رهبر عملیات قشون عمومی خود ظاهر میشود. در صورتیکه ملک حسین برادر بزرگ ملک محمود پس از فتح مشهد در گذشته و پنج فرزند کاری بنامهای لطفعلی خان و فتحعلی خان و کلبلعی خان و سلیمان خان و حسین خان ثانی بر جای مانده بود. اما لکهارت بصراحت از ملک اسحاق به عنوان برادرزاده ملک محمود یاد میکنند (۷۳) که ظاهراً بایستی پسر ملک حسین برادر بزرگ ملک محمود بوده باشد.

بقول زادسروان، از محمود خان پسری بنام اسکندر خان و از او پسری بنام غلام حیدرخان به ثمر رسید که فرزندان وی شاخه کیانیان پاکستان (راولپندی) را تشکیل میدهند و تیت شجره نسب آنها و تمام کیانیان را در پایان بخش تاریخ کتاب سیستان خود چنین ضبط کرده است. از غلام حیدرخان دوپسر بنامهای شیرمحمدخان و خان بهادر معروف به

ملک جان خان بظهور پیوستند. شیرمحمد خان فرزندان بنامهای سکندر، فریدون، شیرعلی، عبدالله، محمدیوسف و عبدالصمد داشت که از عبدالصمد دو پسر بنامهای عبدالرحمن و رستم خان به وجود آمدند و از عبدالله خان پسرانی بنامهای عبدالغفور، غلام احمد، عبدالوهاب، عبدالمهین، عبدالصمد و عبدالعزیز به ثمر رسیدند. و اما از خان بها درخان پسرانی بنامهای زبردستخان، غلام حسن خان، زکریا خان، و غلام حسین خان بوجود آمدند. از غلام حسن خان، سه پسر بنامهای رمضان علی، مرادعلی، و سردارعلی بدنیا آمدند. و از غلام حسین خان دو فرزند بنامی های اسکندر خان و نثار خان به ظهور رسیدند. تیت متذکر میگردد که اسامی این نامها از اطلاعات اعضای این خاندان که هنوز (۱۹۰۵) زنده اند اخذ شده است. (تیت، سیستان، جلد اول صفحات ۱۸۷ تا ۱۹۱)

### سیستان در عهد نادر افشار :

نادر به محض اینکه شورشی را در یک ناحیه فرو می نشاند، آشوب دیگری در جای دیگری بر پا میشد. بعد از قتل ملک محمود سیستانی، در شهر قاین (واقع در ۳۵۰ کیلو متری جنوب مشهد) مردم دست به شورش زدند و گماشته نادر را از شهر اخراج کردند. رهبری قیام را دوتن از سران و وابستگان ملک محمود بنامهای حسین سلطان و ملک لطف علی برادر زاده ملک محمود بدوش داشتند. نادر عده ای از قشون خود را برای سرکوبی قیام قاین فرستاد ولی آنها کاری از پیش نبردند. نادر مجبور شد همراه با طهماسب میزا روز ۱۷ ذی الحجه ۱۱۴۰ هجری (پنجم آگست ۱۷۲۷م) با ۸۰۰۰ تن سپاهی از مشهد بقصد قاین روانه گردد. رهبران قیام قاین پس از مقاومت مختصر دست از نبرد گرفتند. حسین سلطان تسلیم شد ولی ملک لطفعلی با برادرش ملک فتحعلی خان و دیگر همراهان راه اصفهان در پیش گرفتند و به نزد شاه اشرف پناه بردند. (۷۴)

ملک اسدالله پسر عموی ملک محمود در سیستان وقتی از مرگ ملک محمود و شکست قیام قاین مطلع شد، به مشهد شتافت و با اظهار اطاعت از طهماسب میرزا دوباره بحکومت سیستان ابقا گشت و اولاده ملک محمود را نیز با خود به سیستان برد. شاه اشرف افغان ابتدا مقدم ملک لطفعلی و همراهان او را گرامی داشت ولی بعد ها تغییر رویه داد و ملک را با همراهان وی به زندان سپرد. اما پس از تسخیر اصفهان توسط نادر، ملک لطفعلی از زندان رهایی یافت و به حکومت سیستان منسوب گشت و از جانب نادر مامور سرکوبی طوایف شورشی بلوچ در مکران شد. ملک لطفعلی با نیروی جنگی سیستان پس از تلاش و مقاومت توانست شورشیان را وادار به تسلیم نماید. اما بزودی گروهی از جنگجویان مسلح بلوچ به مدد رئیس «سرباز» رهبر شورشیان پیوستند و او را تحریک به نقض موافقت بدست آمده نمودند. در نتیجه مجددا شورش آغاز شد و در محل سر باز نیرو های مسلح تازه دم بر قوای ملک لطفعلی حمله نمودند و نیرو های سیستان به مقابله پرداختند. در همین اثنا ملک لطفعلی هدف گلوله یکی از تیر اندازان بلوچ قرار گرفت و کشته شد و جنگجویان سیستانی بدون نیل به مقصد به عقب نشستند.

نادر وقتی از این حادثه اطلاع یافت، برادر ملک لطفعلی، یعنی ملک فتحعلی خان را به حکومت سیستان گماشت و از وی خواست تا با نیروهای خود در لشکر کشی بر افغانستان شرکت کند. ملک فتحعلی خان در زیر بیرق نادر در افغانستان وقشون کشی بر هندوستان و بخارا شرکت ورزید و از عهده و وظایف سپرده شده به نحو احسن بدر آمد و پس از آخرین لشکرکشی نادر، به سیستان بازگشت و حکومت آنجا را در دست گرفت. (۷۵)

و این همان کسی است که ۲۰ سال پس از مرگ ملک محمود توسط نادر، قیامی را در سیستان بر ضد نادر سازماندهی کرد و اگرچه سرش را در این قیام از دست داد، اما نتایج قیام سیستان سرانجام سر نادر را نیز خورد.

### قیام مردم سیستان بر ضد نادر افشار:

یکی از بزرگترین جنبشهای ضد استبداد فیودالی دولت نادرشاه طی سالهای ۱۷۴۶-۱۷۴۷ میلادی (مطابق ۱۱۵۹-۱۱۶۰ هـ) قیام سیستان بود که در اوایل تابستان ۱۷۴۶ میلادی آغاز گردید. علت این قیام نیز مالیاتهای توان فرسا بود. در رأس این قیام فتحعلی خان کیانی پسر ملک حسین، برادر ملک محمود سیستانی قرار داشت. فتح علی خان که در ارتش نادر چه در فتح قندهار و کابل و چه در گشایش دره خیبر و فتح هندوستان خدمات بزرگی به نفع نادر انجام داده بود در بازگشت از هندوستان، به فرمانداری سیستان برگزیده شد.

در زمستان ۱۱۵۸ هجری (۱۷۴۵ میلادی) فتحعلی خان نامه یی از نادر دریافت داشت که طی آن نادر مبلغ هنگفت مالیات از او خواسته بود. فتحعلی خان بوسیله مالیات بگیران شاه بر مردم فشار آورد و مبلغی جمع آوری نمود. لیکن این مبلغ در مقابل میزان مالیاتی که شاه خواسته بود، بسی ناچیز می نمود. ضمناً مالیات بگیران سلطنتی به نادر گزارش دادند که فتحعلی خان عمداً مالیات کافی گرد نمی آورد. (۷۶) حالانکه خود مالیات بگیران بخش عمده از مالیات را که به طرق گونه گون از مردم گرفته بودند، خود تصاحب کرده بودند. نادرشاه پس از اطلاع از این امر، دستور داد که مالیات بگیران را اعدام کنند و خود ماموران تازه یی به سیستان فرستاد و آنها دستور داشتند تا دوباره

در حدود یک میلیون تومان از مردم گردآورند. و به فتح علی خان نیز اخطار داد که در جمع آوری مالیات جدیدیت به خرج دهد و همراه با مالیات خود بدربار بیاید. فتحعلی خان و مردم سیستان که دیدند، توان پرداخت چنین مبلغ کمرشکن را ندارند، دست به قیام زدند. (۷۷) ابتدا بیست هزار نفر (از تمام درجات) در قیام شرکت کردند (۷۸) علاوه بر عده بی شماری از مردم سیستان، جمع کثیری از طوایف بلوچ نیز به قیام کننده گان پیوستند. در این آوان هر جا شنیده میشد که مردم قندهار و کابل نیز خیال شورش دارند. در آغاز اوضاع بروفق مرام قیام کنندگان پیش رفت و فتح علی خان بر اثر این پیروزی‌ها و کثرت قیام کنندگان که به او می پیوستند به فکر افتاد که خویشان را به عنوان حاکم مستقل سیستان و نواحی پیرامون اعلام نماید. (۷۹) فتح علی خان پیک‌های خود را به فراه و فیروزکوه (غور) و سایر مناطق همجوار فرستاد و آنها را به سرپیچی از خواست مالیات بگیران شاه دعوت کرد. (۸۰)

سپاه سی هزار نفری ایکه از جانب نادر برای سرکوبی قیام فرستاده شده بود بوسیله قیام کننده گان در هم شکسته شد. تشدید قیام نادر را مجبور کرد که قوای تازه و تازه تری به سیستان بفرستد. در خزان سال ۱۷۴۶ میلادی محمدرضاخان در رأس سپاه نادر، شکست سختی به قیام کننده گان وارد ساخت و فتحعلی خان را باسارت گرفت. (۸۱)

وقایع نگار دربار نادر، محمدکاظم علت شکست قیام کننده گان را اختلاف نظر میان فتحعلی خان و میرسیف الدین یکی از رهبران نیرومند و شجاع قیام میدانند که سرانجام به مرگ هر دو رهبر رقیب در قیام انجامید. وی مینویسد: هنگامی که هنوز پله جنگ به نفع قیام کننده گان بود، فتحعلی خان با گروه تحت فرمان خود، از جنگ در میدان فراه دست کشید و بسوی سیستان روانه گشت. میرسیف الدین در حالیکه نیروی قیام کننده گان از نیمه کمتر شده بود، بمبارزه خویش با قشون نادر ادامه داد و سرانجام در میدان نبرد، مردانه جان داد. قیام کننده گان که رهبر خود را از دست داده بودند. دست از مقاومت کشیدند و متفرق شدند. این واقعه به قوای نادر مجال داد تا بر قیام کنندگان که نظم خود را از دست داده بودند ضربات بیشتر وارد کند و بالنتیجه فتحعلی خان را دستگیر نماید.

در اکتبر سال ۱۷۴۶ میلادی فتحعلی خان نزد نادر فرستاده شد و بدستور نادر چشمان او را از حدقه درآوردند. (۸۲) اما پیروزی محمدرضا بر قیام کننده گان کامل نبود، زیرا بسیاری از قیام کنندگان سیستانی و بلوچ که جان سلامت برده بودند، در تحت فرمان یکی از فرمان دهان فتحعلی خان بنام میرکوچک خان درآمدند و او نیز آنان را به دژ قدیمی (کوه خواجه) که دژی نیرومند بود و در نقطه مرتفعی در انتهای غربی هامون سیستان قرار داشت هدایت نمود. (۸۳) نادر بی درنگ علی قلی خان پسر برادر خود ابراهیم خان را به اتفاق طهماسب خان جلایر مامور سرکوبی شورشیان و پیش از همه میرکوچک نمود. اما سرکوب کردن و مطیع کردن مردم غیرممکن بود. مردمی که از باج و خراج های توانفرسا، فرسوده و خانه خراب شده بودند، در مقابل قشون اعزامی نادرشاه به سختی مقاومت کردند. قیام کننده گان اعلان کردند که ترجیح میدهند نابود شوند اما بدست شاه و قشون او نیفتند. با نزدیک شدن قشون شاه، مردم آذوقه‌ها و علوفه‌ها را در زیر خاک «گرغ»، (پنهان) میکردند و خود در نیزارها و دژ نیرومند کوه خواجه پناه می بردند. بدینگونه قیام هرچه بیشتر وسعت و نیرو میگرفت. (۸۴)

محمد کاظم، مینویسد که وقتی علی قلیخان برای سرکوبی قیام وارد سیستان شد، با منظره وحشتناکی از ویرانی و خالی بودن شهر و روستاها از آدم مواجه گردید. (۸۵) در همان هنگام همه روزه شایعاتی درباره قتل‌ها و بیرحمی‌ها و اقدامات وحشت انگیز تازه نادر بگوش می رسید. درباره کورکردن و کشتن برخی از خوانین افشار که خویشاوندان نزدیک شاه بودند، (مانند: امام قلی خان، محمدعلی خان، قاسم خان افشار و غیره) نیز خبرهای شنیده میشد.

نویسندگان کتاب «دولت نادرشاه افشار» مدعی اند که بخشی از اشراف سیستان به قیام کنندگان خیانت کرده، علیقلی خان را برای بدست آوردن پیروزی و دستگیری نزدیک به هزار نفر از قیام کننده گان کمک کردند. اما در تمام نبردهای بعدی، قشون علی قلی خان شکست خورد و حتی برخی از قشون او جانب قیام کننده گان را گرفتند. (۸۶) در همین موقع شایع شد که نادرشاه تمام اموال ابراهیم خان برادر علیقلی خان را مصادره کرده و دستور داده که به عنوان مجازات شکست علیقلی خان صد هزار تومان و طهماسب قلی خان جلایر نیز پنجاه هزار تومان به خزانه شاه بپردازند. علیقلی خان پس از دریافت این فرمان چون میدانست که سرکوبی قیام و وصول یک چنین مبلغی از مردم سیستان ممکن نیست، خود نیز به قیام کننده گان پیوست، در نتیجه بسیاری از ساکنان آنجا که از ترس قشون شاه و پیگرد مالیات بگیران به بیشه‌ها و نیزارها و کوه های اطراف پناه برده بودند دوباره در جاهای سابقشان برگشتند. (۸۷) اما طهماسب خان با وجود اینکه موظف به پرداخت پنجاه هزار تومان مالیات (جریمه) گردیده بود نسبت به نادر وفادار ماند و در مقام آن برآمد که علیقلی خان را از همنوایی با قیام کنندگان سیستان بازدارد و چون علیقلی خان از اندرز وی سر باز زد، طهماسب خان فرمانی را که نادر درباره اعدام او صادر کرده بود، باو نشان داد. علیقلی خان هم فرمانی راجع به قتل طهماسب خان بامضای نادر باو نشان داد. اگرچه طهماسب خان به اثر مشاهده این فرمان تا اندازه ئی تحت تأثیر قرار گرفت، معهذاً باز هم نسبت به نادر وفادار ماند.

نخستین اقدام علیقلی خان پس از تصمیم به قیام برضد نادر آن بود که با میرکوکچ خان حریف قوی پنجه خود سازش حاصل کرد. ترس و وحشتی که نادر همه جا ایجاد کرده بود، طوایف سیستان، بلوچستان، هرات، بادغیس، بلخ، اندخوی، ننگرهار و کابل و غیره را به شورش و طغیان علیه او برانگیخت. (۸۸) هنگامی که خیر قیام علیقلی خان در خراسان پراکنده شد، نمایندگان ایلات و پیک های فیودالان از هر طرف پیش او در سیستان آمدند و آمادگی خود را برای پیوستن به قیام او اعلام داشتند. بطوری که علی قلی خان به تدریج در فکر تصاحب تاج و تخت نادر افتاد. در ۲۶ آپریل سال ۱۷۴۷ میلادی نیمه ربیع الثانی (۱۱۶۰) علی قلی خان با قوای کثیری از سیستان وارد هرات شد. بسیاری از رهبران قبایل نیز به آنجا نزد او آمدند و به او وعده کمک و پشتیبانی دادند. در اینجا یکبار دیگر طهماسب خان کوشید علی قلی خان را از اجرای هر اقدامی علیه نادر باز دارد. لیکن علی قلی خان نه تنها اندرز او را بکار نیست، بلکه او را مسموم ساخت و از میان برداشت. (۸۹)

شاهزاده م.م. گلیتسین سفیر روسیه در ۱۳ آپریل ۱۷۴۷ از ایالت رشت گزارش داده که «اغتشاش های یاد شده در نتیجه فقر بی اندازه مردم ایران در همه جا گسترده شده. این فقر ناشی از غارتگری و ستمگری بی حساب شاه است. سرتاسر ایران به زوال حتمی دچار گردیده چنانکه خود ایرانیان، به یک صدا و قاطعانه میگویند: در ایران فقط ایالت خراسان کمی از بقیه مرفه تر است. تازه آنجا هم به وضعی دچار شده که در جریان شورش سیستان، ارتش شاه را نمی توانست غذا بدهد. ولایات دیگر و از جمله خود پایتخت نیز تقریباً دچار ویرانی گردیده. شهرها و روستاهایی که از سرزمین روسیه گرفته اند، چنانکه من خود در سفر مشاهده کردم، همه ویرانه شده اند حتی یک ده مسکون هم یافت نمی شود. تمام ساکنان آنها گریخته اند... اما راجع به سیستان، همه می گویند که مردم آنجا تا حد تصور نیرومند شده اند، زیرا که اگر آنها اینقدر خطرناک نبودند، شاه تا این اندازه کار را عقب نمی انداخت. درباره قشون شاه نیز بی پرده گفته میشود که بسیاری از افراد آن بدلیل کاهش مواجب شان نسبت به سابق دلخور هستند و یا به وحشت های گوناگون دیگر درمانده و ناراحت شده اند و پی در پی دست به فرار میزنند». (۹۰)

قیام سیستان محدود به خود سیستان نماند، شهر کرمان با قریه هایش به تبعیت از سیستانی ها در تابستان سال ۱۷۴۶، سر از اطاعت شاه پیچیدند. به گفته کنسول روس «باکونین» فرمان دهان و بزرگان آنجا نزد شاه نمی روند آنها اعلام کرده اند که از خدمتگزاری به شاه خرسند اند، اما برای حساب پیش او نخواهند رفت. زیرا هر کس برود چشمش را از حدقه بیرون می آورند و گورش میکنند... آنها هم ترجیح میدهند که در کرمان باشند و با چشم بمرند ولی در برابر شاه زیر شکنجه کور و خفه نشوند». (۹۱)

پاژین طبیب نادرشاه با چشمان خود در کرمان هر می را دیده که از کله های بریده شده درست شده بود. مؤلفین کتاب «دولت نادرشاه» یکی از گزارش های واقعی همان وقت را نقل کرده اند که: «در روز چهاردهم مارس در کرمان سی نفر از جمله چهارخان، سه سلطان، یک چاوش باشی کشته شدند. و دوازده نفر هم از چشم محروم گشتند. این کار همه روزه بدون استثنا تکرار می شود، او به هیچ کسی و هیچ مقامی، حتی نظامیان خودش هم رحم نمی کند و با تمام آنها به همین گونه رفتار میکند. در کرمان مناره ای از کله ها درست شده، به اندازه چهار خشت. این مناره از کله های سالخوردگان تشکیل گردیده زیرا موی همه آنها سفید است... در آوردن چشم و کشتن آدم همه روزه انجام میگیرد». (۹۲)

بدینگونه نادر میخواست به قیمت قتلها و کشتار های بی شمار و برپا کردن کله منارها در سرزمین های قیامکننده، حاکمیت خود را در کشور صد پارچه ای که چهار زوال عمیق اقتصادی نیز بود، حفظ مقاله بیست و هشتم کند. مبارزه استثمار شونده گان علیه ستم فیودالی که در قیامها و جنبش های نیرومند کشاورزان و برخی چادرنشینان و فقیران شهری منعکس میگردید، در واقع عامل اصلی تلاشی و انهدام استبداد فیودالی نادرشاه بود. در دهه پنجم قرن هجدهم میلادی سراسر قلمرو نادرشاه در شعله های شورش های جدایی طلبانه فیودالی و قیام های رهایی بخش توده های مردم میسوخت. این قیامها منحصر به سرزمین های افغانستان، آسیای میانه و ارمنستان نبود، بلکه در تمام ایالات ایران مانند، کرمان، فارس، اصفهان، شیراز، گیلان، خوی و غیره نقاط آن کشور، جنبش های ضد استبدادی و ضدسیاست نادرشاه که مبتنی بر بهره کشی بی حساب کشاورزان و سرکوب کردن مبارزات آنان علیه ستم مالیاتی اجتماعی بود، روز تا روز اوج می گرفت و سرانجام عصیان های پیهم توده های مردم، دولت نادرشاه را در سراسر سقوط و زوال قرار داد. چنانکه وقتی نادر برای سرکوبی قیام های سیستان و خوشان (قوچان) روانه راه بود، حرمسرا و خانه خود را به کلات فرستاد. او در فتح آباد، دو فرسنگی قوچان اردو زد و در آنجا تا چند روز اسپی زین کرده را نزد خود نگاه داشته بود تا در موقع فرار از آن استفاده کند. حتی باری نادر سعی کرد که به کلات بگریزد. اما گروهی از سربازان او، او را نگذاشتند و به او اطمینان دادند که حاضران تا زنده باشند به او خدمت کنند. با وجود این او توطیه بی را کشف کرد که علیه خود او بود و تصمیم گرفت فرادی آن روز توطئه گران را که از نزدیکان خود او بودند، کیفر دهد، اما همان شب توطئه گران از قصد نادر آگاه و به خیمه او داخل شدند و او را به قتل رساندند. (نهم جون ۱۷۴۷،

شب یازده جمادی الاخری ۱۱۶۰ هـ (۹۳) با مرگ نادر، دولت او هم از هم پاشید و سران نظامی هر یک بر گوشه‌ی از قلمرو وسیع نادر به حکومت رسید.

### مآخذ و یادداشتها :

۱ - ملک شاه حسین سیستانی، احیاء الملوك در تاریخ سیستان، به اهتمام دكتور منوچهر ستوده ، تهران ۱۳۴۴ ص، ۱۳۹ ، بنابر تاریخ مختصر افغانستان ،ظاهراً این شاه بیک غیر از شاه بیک پسر امیر ذوالنون ارغون است که در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا حکمران غور و زمینداور بود. وی در سال ۹۰۴ هـ = ۱۴۹۸ میلادی قبایل هزاره نکودری را مطیع گردانید و در ازای آن حکومت فراه و قندهار را بدست آورد . او در سال ۹۰۲ هـ = ۱۴۹۶ م دختر خود را به بدیع الزمان میرزا داد و او را در عصیان برضد پدرش یاری نمود تا آنکه سلطان حسین مجبور شد پسر را در سلطنت خود شریک و نام او را در خطبه ذکر نماید و بر بلخ تسلط داشته باشد. در همین وقت ارغون از قندهار بر سیستان حمله برد و سیستان را نیز بگرفت (۱۴۹۶ م) و دامنه نفوذ و تسلطش از قندهار تا سیستان و بلوچستان گسترش یافت. ارغون در جنگ باشیبانی خان در هرات کشته شد، و قلمروش به دو پسرش (شاه بیک و محمدمقیم ارغون) ماند و آن دو از قندهار تا دریای سند حکم میراندند و با محمدخان شییبانی بعد از فتح هرات در ۱۵۰۷ (۹۱۳ هـ) از صلح و تسلیم پیش آمدند و به حکومت خود در آن نواحی ادامه دادند. ( تاریخ مختصر افغانستان ، چاپ دوم پشاور، ص ۱۹۵ - ۱۹۶) اما بنابر غبار، پس از تسلط محمدخان شییبانی بر هرات و فراه ، در سیستان شخصی بنام سلطان علی حکومت میکرد. که اطاعت خود را از دولت شییبانی هرات کتباً ابراز داشت و درسیستان ابقا گردید. (غبار ، افغانستان در مسیر تاریخ ، ص ۲۷۳)

۲ - احیاء الملوك ، ص ۱۴۰ - ۱۴۵

۳ - همان ، ص ۱۴۸

۴ - همان ، ص ۱۴۴

۵ - همان ، ص ۱۴۴ - ۱۴۵

۶ - همان ، ص ۱۴۵ ، ۵۲۶

۷ - همان ، ص ۱۴۵

۸ - همان ، ص ۵۲۶

۹ - قلعه تاغرون در جزیره پشت زره محل توطن عظماء و میران بود ( احیاء الملوك ص ۵۲۶)

۱۰ - همان ، ص ۱۴۶

۱۱ - همان ، ص ۱۲۸

۱۲ - همان ، ص ۲۲۰

۱۳ - مجله بررسی های تاریخی ، سال دوازدهم ، شماره چهارم ، ص ۸

۱۴ - احیاء الملوك ، ص ۱۴۳

۱۵ - همان ، ص ۱۵۷

۱۶ - اکبرنامه یا آئین اکبری ، از ابوالفضل ، طبع هند، ۱۲۸۴ ، ص ۲۴۵ ، احسن التواریخ ، ص ۳۰۸

۱۷ - احیاء الملوك ، ص ۱۶۲ ببعد

۱۸ - همان ، ص ۱۶۵

۱۹ - همان ، ص ۱۹۲

۲۰ - همان ، ص ۱۹۳

۲۱ - همان ، ص ۲۱۰

۲۲ - همان ، ص ۲۰۰ - ۲۰۳

۲۳ - همان ، ص ۲۱۰ ، عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۳۷۹

۲۴ - مولف عام آرای عباسی، همه جا این شخص را بنام ملک محمود از عم او بنام ناصرالدین یاد آور شده ( ص ۴۷۹ - ۴۸۰) ولی مولف احیاء الملوك معاصر و برادر زاده آن ملک کیانی ، آنها را بصورتی که در متن ضبط کردیم ، آورده که بصحت نزدیک تر است. ( ص ۲۸۲ - ۳۱۱)

۲۵ - اسکندر بیک ترکمان ، نامه عالم آرای عباسی، ص ۴۷۹ - ۴۸۳

۲۶ - احیاء الملوك ، ص ۲۸۲ ببعد

۲۷ - عالم آرای عباسی ، ص ۴۸۴

۲۸ - احیاء الملوك ، صص ۳۳۹ - ۳۴۲

- ۲۹ - همان ، ص ۳۶۳  
 ۳۰ - همان ، ص ۴۶۱-۴۷۴  
 ۳۱ - همان ، ص ۴۶۶ ببعده  
 ۳۲ - همان ، ص ۳۸۶  
 ۳۳ - همان ، ص ۴۰۶  
 ۳۴ - همان ، ص ۴۰۷  
 ۳۵ - همان ، ص ۴۶۳  
 ۳۶ - همان ، ص ۴۶۶  
 ۳۷ - همان ، ص ۴۷۴  
 ۳۸ - همان ، ص ۴۷۴ ببعده  
 ۳۹ - همان ، ص ۴۷۶  
 ۴۰ - همان ، ص ۳۸ مقدمه  
 ۴۱ - همان ، ص ۴۱۲  
 ۴۲ - جی، پی.تیت. سیستان (ج ۲) باهتمام غلام علی رئیس الذاکرین. تهران، ۱۳۶۶. ص ۱۴۲-۱۴۳  
 ۴۳ - جی ، پی ،تیت. ج ۲، ص ۱۲۵ ، افغانستان در عصر کورگانیان هند. ص ۲۳۴-۲۵۴  
 ۴۴ - جی ، پی ،تیت. همان کتاب ، جلد اول، ترجمه دکتر سیداحمد موسوی، ۱۳۶۴ ص ۱۵۲  
 ۴۵ - غبار. افغانستان در مسیر تاریخ. ص ۳۲۴ و نیز زاد سروان سیستان. غلام علی رئیس الذاکرین. مشهد ، ۱۳۷۰. ص ۱۳۸  
 ۴۶-تیت. ج ۱، ص ۱۴۰  
 ۴۷-تیت. ج ۱ ص ۱۵۲- ۱۵۵  
 ۴۸-تیت. ج ۱، ص ۱۵۴  
 ۴۹- جی ، پی،تیت. ج ۱، ص ۱۵۵  
 ۵۰-تیت. ج ۱، ص ۱۵۶  
 \* تا اوایل ظهور دولت صفوی در ایران، حدود ۲۷۰۰ نفر زردشتی در سیستان زندگی میکردند، مگر با ظهور دولت متعصب شیعه در ایران و تسلط برسیستان وخراسان از تعداد زرتشتیان خراسان و سیستان کاسته شد. آنها یا از ترس جان مسلمان شدند و یا مجبور به مهاجرت به نقاطی شدند که کمتر موردآزار واذیت روحانیت شیعی قرارگیرند. ( رک:مراسم مذهبی واداب زرتشتیان، نوشته اردشیرآذر گشسب، چاپ سوم ۱۳۷۲ش، ص ۹۸) باری پسران نصرالله زرتشتی بعد از فتح اصفهان به سیستان رفتند و با ۱۲۰۰ تن از کسان خود که بیشتر زرتشتیان بودند از سیستان به اصفهان کوچ کردند.( رستاخیز قندهاروزوال خاندان صفوی ایران، از من، فصل سوم)  
 ۵۱- لکهارت ، انقراض سلسله صفویه، ترجمه عماد، چاپ ۱۳۶۴، ص ۱۹۵-۱۸۷، ۱۹۶  
 ۵۲ - زاد سروان سیستان. ص ۱۴۲  
 ۵۳ - لکهارت، همان اثر، ص ۳۳۱  
 ۵۴ - نورالله لارودی، زندگانی نادر شاه. تهران، ۱۳۱۹. ص ۲۳ - ۲۴  
 ۵۵ - میرزا مهدیخان استرآبادی ، جهانکشای نادری . ص ۳۱  
 ۵۶ - پرسی سایکس. تاریخ ایران،ترجمه فخر داعی گیلانی، ج ۲ ، ص ۳۵۶  
 ۵۷ - پرسی سایکس. ص ۳۵۷ و نیز جهانکشای نادری. ص ۶۰ - ۶۲  
 ۵۸ - جی ، پی ، تیت . سیستان ، ج ۱ ، ص ۱۵۸  
 ۵۹ - جی، پی،تیت. ص ۱۴۲ - ۱۴۳  
 ۶۰ - تیت. ص ۱۵۹ ، جنبش های کرد ص ۳۱  
 ۶۱ - تیت. ج ۱، ص ۱۶۰ - ۱۶۳، ۱۶۱  
 ۶۲ - تیت. ص ۱۶۰ - ۱۶۳، ۱۶۱  
 ۶۳ - رئیس الذاکرین. زادسروان، ص ۱۴۸  
 ۶۴ - لکهارت، ص ۳۵۳ -تیت. ج ۱، ص ۱۶۴ - ۱۶۵  
 ۶۶ - زاد سروان سیستان. ص ۱۴۸ - ۱۴۹  
 ۶۷ - میرزا مهدیخان. جهانکشای نادری ، ص ۴۳ - ۴۴  
 ۶۸ - لکهارت. ص ۳۶۹ و نیز نادر شاه، ترجمه مشفق همدانی. ص ۴۰ - ۴۴

- ٦٩ - ميرزا مهديخان. ص ٧١-٧٢ و زندگي نادر شاه. ص ٤٦ - ٤٧
- ٧٠ - نادرنامه يا تاريخ نادر شاهي، باهتنام شعباني. تهران، ١٣٤١، ص ١٦-١٧
- ٧١ - جهانگشاي نادري. ص ٦٠ - ٦١، زندگاني نادر شاه. ص ٤٣ - ٤٤ و نيز لکهارت. ص ٤٣
- ٧٢ - جي، پي، تيت، ص ١٦٦ - ١٦٧ و نيز سر پرسي سايکس. ص ٣٥٦
- ٧٣ - لکهارت، نادرشاه، ص ٣١٥-٣٦٣، ٣١٦
- ٧٤ - تيت. ص ١٦٧
- ٧٥ - زاد سروان سيستان. ص ١٥٤
- ٧٦ - دولت نادرشاه، ص ٢٠٦، محمدکاظم، نامه عالم آرای نادري، ص ٤٨٨
- ٧٧ - دولت نادرشاه، ص ٢٠٦، نامه عالم آرای نادري، ص ٤٨٨
- ٧٨ - لکهارت، نادرشاه، ص ٣١٦
- ٧٩ - محمد کاظم، نامه عالم آرای نادري، ج ٣، ص ٤٨٨-٤٨٩
- ٨٠ - دولت نادرشاه افشار، ص ٢٠٧
- ٨١ - محمد کاظم، ج ٣، ص ٤٨٩
- ٨٢ - دولت نادرشاه افشار، ص ٢٠٧، لکهارت نادرشاه ص ٣٢١
- ٨٣ - لکهارت، نادرشاه، ص ٣٢١
- ٨٤ - دولت نادرشاه افشار، ص ٢٠٧
- ٨٥ - نامه عالم آرای نادري، ج ٣، ص ٥٠٢، دولت نادرشاه افشار ص ١٦٦
- ٨٦ - دولت نادرشاه افشار، ص ٢١٦، لکهارت، نادرشاه، ص ٣٢٢-٣٢٣
- ٨٧ - همان اثر، ص ٢٠٧، لکهارت، ص ٣٢٣
- ٨٨ - لکهارت، نادرشاه، ص ٣٢٣
- ٨٩ - دولت نادرشاه افشار، ص ٣٠٧، لکهارت نادرشاه، ص ٣٢٣-٣٢٤
- ٩٠ - دولت نادرشاه افشار، ص ٢٠٨
- ٩١ - همان اثر، ص ٣٠٩
- ٩٢ - همان اثر ص ٢٠٩
- ٩٣ - لکهارت، نادرشاه، ص ٣٥٥ بيبعد.